دین ابزاری و مدرنیت ابزاری

محمدرضا نیکفر

مضمون اصلی نوشته زیر تأکید بر این است که معمای رابطه دین و مدرنیت (مدرنیته) آن هنگام حل شدنی است که این دو را همچون دو واحد همگن و تام و دربسته در برابر هم قرار ندهیم. کدام دین در رابطه با کدام سویه‌ای از جهان مدرن؟ مسئله اصلی در این بحث این است. نکته‌های عمده مطرح در این نوشته را من پیشتر در مقاله‌ای با عنوان «ایمان و تکنیک» با تفصیل بیشتری برسیده‌ام.

نه دین مقوله‌ای است با انسجام درونی و نه مدرنیت کلیتی است که همه سویه‌ها و سازه‌های آن در یگانگی کامل با یکدیگر باشند. بنابراین به درک درستی از رابطه این دو با هم نمی‌رسیم، اگر آنان را همچون دو یگانه تام و بسته در برابر هم بگذاریم. هرجا که این دو را بی‌توجه به جدایی‌های درونی‌شان، در برابر هم نهیم، برداشتی خاص از این یک را در مقابل برداشتی خاص از آن دیگری گذاشته‌ایم. در بحث رابطه دین و مدرنیت، آنچه زیر عنوان دین مطرح است، یک پدیده اجتماعی تاریخمند است، و نه آنچنان چیزی که از یک زاویه الاهیاتی ناب به‌عنوان مفهومی آرمانی و هنجارین و به هر حال انتزاعی پیش نهاده می‌شود، از جمله زیر عنوانی چون ذات یا ماهیت دین. در بحث دین و مدرنیت، چیستی دین همان هستی تاریخی آن است. دین همچون پدیداری تاریخی در رابطه با پدیدار تاریخی دیگری قرار می‌گیرد که مثلاً زمانی برده‌داری بود، استبداد باستانی بود، نظام خانخانی و ملوک‌الطوایفی بود، آستانه انقلاب علیه نظم‌های کهنه در سیاست و اندیشه بود و ایدون سامان مدرن جهان است.

تصور دین به‌عنوان کلیتی بسته و با انسجام درونی و تصور مدرنیت به مثابه پدیده‌ای آنچنان همگن و بی‌غش که تعریف‌پذیر از راه واکاستن‌اش به یکی از نمودهایش باشد، به کژفهمی‌هایی راه برده است با نتیجه‌هایی بسیار بد، چه در پهنه نظر و چه در پهنه عمل، چه در میان آنانی که جبهه خود را با پرچم دین مشخص کرده‌اند و چه آنانی که خود را پیش از هر چیز با تجددخواهی معرفی می‌کنند. دین‌خواهان پنداشتند که مدرنیزاسیون دین‌زدایی است، آنان بایستی مخالف مدرنیت باشند و مدعی شوند راهی را که طی می‌کنند بدیل مدرنیت است و تجددخواهان پنداشتند، دین‌خواهی خودبه‌خود گذشته‌گرایی است و چون بنابر منطق مدرن پیشرفت، گذشته گذشته است، حضور دین ناشی از پدیده استثنایی و گذرای همزمانی چیزهای ناهمزمان است و به هر حال نمود است و برخاسته از بود نیست. تجددخواهان زنجیره‌های مفهومی‌ای ساخته‌اند چون «مدرنیت، ترقی، عقلانیت، آزادی، روشنگری» و در مقابل آن «دین، سنت، عقل‌ستیزی، بندگی». قدرت این تداعی‌ها به حدی است که گروهی از دین‌داران نیز سیر فکری‌شان را به دست آنها می‌سپارند.

بر این پایه این پندار رواج یافته که دین کلاً با هر آنچه مدرن است، ناسازگاری دارد.

اگر این ناسازگاری واقعیت داشت، مومنان، یا به آرامی یا با دادن نفرینی پرطنین به جهان مدرن، گوشه عزلت را برمی‌گزیدند. این ناسازگاری اما واقعیت ندارد، چون نه دین کلیتی است با سازگاری درونی نه جهان مدرن. سویه‌هایی از آنها همدیگر را برمی‌تابند و سویه‌هایی همدیگر را پس می‌زنند. مدرنیزاسیون جنبه‌هایی از وجود تاریخی دینی را تقویت می‌کند، به آن امکان‌هایی برای دگردیسی و از این راه ادامه‌کاری می‌دهد و عرصه‌های گفتمانی تازه‌ای را در اختیارش می‌گذارد. دین رونق می‌گیرد، همچنانکه بسیاری چیزهای دیگر در جامعه مدرن رونق می‌گیرند. رونق گرفتن در جامعه مدرن یعنی همخوانی داشتن با قانون‌های رونق‌یابی. این قانون‌ها مدرن‌اند و هر چیزی را که تابع خود سازند، مدرن می‌کنند. پرسیدنی است که آیا می‌توان از این قانون‌ها استفاده و در عین حال هویت اصیل خود را حفظ کرد. در پاسخ باید گفت تلاش برای تابع خود کردن این قانون‌ها و استفاده از آنها، مستلزم تبعیت از ابرقانونی است که مفهوم کانونی آن «استفاده» است. عقل استفاده‌جو، عقل ابزاری است. عقل ابزاری‌ای که عقلانیت خود را به صورت ابرقانون درآورده، یکی از شاخص‌های اصلی عقل مدرن است. دینی که بخواهد در جهان ما رونق گیرد، بایستی به این عقلانیت گردن بگذارد؛ بایستی دارنده و عرضه‌کننده آن، بدان به چشم کالا نگریسته و دریابد که چگونه می‌تواند رقیبان را پس زند، برای فروش آن مدام بازارهای تازه‌ای را تصرف کند، حرص مصرف برانگیزد، کالای خود را جذاب و مفید نشان دهد و بسته به موقعیت آن را چه هنگام ارزان و چه هنگام گران بفروشد. اراده به رونق، در این مفهوم و با این مختصات، اراده به قدرت است. سویه اراده به قدرت به سادگی با عقل ابزاری مدرن همخوان می‌شود. دین قدرت‌مدار با این همخوانی دگردیسی مدرنی می‌یابد، حتی در آنجایی که سخت سنتی و گذشته‌گرا می‌نماید.

آنچه هگل بدان «نیرنگ عقل» نام نهاده و زیر عنوان آن، اراده آزادی را می‌فهمد که چون از یک فاصله تاریخی به آن بنگریم درمی‌یابیم بی‌اختیار بوده و نقش ابزاری را در جهت پیشبرد نقشه عقل تاریخی ایفا کرده، در موردهای بسیاری «نیرنگ قدرت» نیز نام تواند گرفت. یکی از شکل‌های این نیرنگ چنین است: ایدئولوژی‌ای پا می‌گیرد در نقد قدرت مستقر، جنبشی را برمی‌انگیزد و قدرتی را برای برانداختن آن سازمان می‌دهد. قدرتی جای قدرت دیگر را می‌گیرد. قدرت تازه ابتدا خود را از هر نظر بدیل قدرت کهنه می‌نمایاند. اما قدرت سیاسی‌ای بدیل قدرت سیاسی دیگر است که به عنصر محدودکننده خویش، که خودگردانی مردمی است، میدان دهد، وگرنه قدرت خودمحور بدیل همتای خودبین خویش نیست. قدرت تازه خود را اما نه با خودمحور بودنش، بلکه با ایدئولوژی‌ای معرفی می‌کند که خود را در خدمت آن می‌داند. ایدئولوژی، این خدمتگزاری را ارج می‌نهد و آن را می‌ستاید. چندی نمی‌گذرد که جان کلام آن تقدیس قدرت می‌شود. بر این روال، واقعیت پنهان آشکار می‌شود: قدرت الزامات خود را دارد. نمی‌توان معبود خود را قدرت قرار داد و به بایست- نبایست‌های آن گردن ننهاد. نقد قدرت از پایگاه دینی، مستلزم پارسایی است و آن پارسایی‌ای که اراده کرده است با قدرت‌گیری همه‌گیر شود و رونق گیرد، پیشاپیش بی‌مایه شده است.

همه دگردیسی‌های گفتمان دینی در روزگار ما دگردیسی‌های مدرن‌اند. در گفتمان دینی مدام به سنت رجوع داده می‌شود، تا دگردیسی‌های مدرن پوشانده شود. اما به سادگی می‌شود در مفهوم رایج انقلاب دینی، ژاکوبنیسمی را دید که مدرن است، اما از الفاظ کهنه استفاده می‌کند. انقلابی‌گری دینی مدرن یکی از نمودهای همخوانی دین با جهان مدرن است، چه آن هنگام که این انقلابی‌گری به صورت جنبش، آوازه‌گری و خشونتی با سازوکارهای مدرن جلوه می‌یابد، چه آن هنگام که به صورت دولت مستقر می‌شود- به صورت دولت ملی که پدیده‌ای مدرن است و پویش آن از قوانین مدرن پیروی می‌کند. دولت دینی چون بخواهد کارآمد و دیرپا شود، باید مدرنیزاسیون را پیش برد، همان مدرنیزاسیونی را که جنبش دینی با انتقاد از آن پا می‌گیرد. اراده به قدرت، اراده به پول و کالا و تکنیک می‌شود. ترکیبی ایجاد می‌شود از نظام کالایی مدرن و دین به مثابه پوشش. در جهان اسلام، دبی موفق‌ترین شکل این ترکیب را به نمایش گذاشته است. با نظر به امارات متحده عربی، کویت، عربستان سعودی و نیز ایران می‌توان مقوله جامعه‌شناختی‌ای در مبحث مدرنیزاسیون زیر عنوان «مدرنیزاسیون اسلامی خاورمیانه‌ای» وضع کرد. مدرنیزاسیون اسلامی خاورمیانه‌ای نظامی است که در آن به وساطت پول نفت ترکیبی ویژه از سنت اسلامی و نظام کالایی مدرن و شیوه‌های مدرن حفظ قدرت چه از راه آوازه‌گری ایدئولوژیک و چه از راه اعمال قهر استقرار یافته است.

ویژگی این ترکیب در ظاهر ایدئولوژیک آن، نحوه‌ای از تظاهر یعنی ایجاد شکاف میان اندرونی و بیرونی، به سخن دیگر شکل ظاهری حضور در اجتماع به‌ویژه در رابطه دو جنس و برخی مختصات حقوقی است.

گفتمان دینی اسلامی در بُعد سیاسی خود چنان دگردیسی مدرنی یافته که ماهیتش را بایستی با گسست از سنت و استفاده ابزاری مدرن از سنت توضیح داد. بر این پایه نقدی که در چارچوب آن بر مدرنیت می‌شود، نقدی با ماهیت ایدئولوژیک است. به ایدئولوژی مدرن دینی این نیز تعلق می‌گیرد که مدرنیت را نقد کند. این موضوع دیگر نبایستی هیجانی برانگیزد و به نظریه‌پردازی‌هایی در مورد تضاد با مدرنیت راه برد. در ایران، ما در یک نظام مدرن به سر می‌بریم. این، واقعیت اول است. نظام اجتماعی مدرن ما نظام کالایی است. بر آن یک قدرت دینی فرمان می‌راند. در چنین نظامی، دین یک سرمایه نمادین است.

با نمادهای دینی می‌توان قدرت اندوخت و با قدرت می‌توان سرمایه اندوخت. هیچ چیزی به روشنی این تبدیل‌پذیری جلوه‌گر همخوانی دین با نظام مدرن نیست. می‌توان تمامی قوانین اقتصاد سیاسی را در مورد دین به مثابه سرمایه نمادین جاری و ساری دانست.

عصر جدید، حقانیت دارد. حقانیت آن در این است که انسان برای نخستین‌بار در طول تاریخ درمی‌یابد که حق دارد آزاد باشد، حق دارد حاکم بر سرنوشت خویش باشد، حق دارد بپرسد، نقد کند و طرح‌های نو درافکند. حقانیت عصر جدید، حقانیت هر چیز مدرن نیست. تاریخ مدرنیت هنوز به پایان نرسیده است. این تاریخ پر از پدیده‌های متناقض است. عقلانیت ابزاری مدرن، هم به تلاش سنجیده و دانشورانه برای بهزیستی راه برده است و هم به نگرش ابزاری به طبیعت و همنوعان. عقل مدرن، عقل نظری را به مدار تازه‌ای از تلاش برای فهم انسان و جهان فراکشیده است. عقلانیت فهمنده، در کنار عقلانیت ابزاری سنخ دیگری از عقلانیت است. سنخ دیگری از عقلانیت وجود دارد که عقلانیت تفاهمی خوانده می‌شود. عقلانیت تفاهمی، عقلانیت گفت و شنید و حق دادن و حق خواستن است. خرد مدرن برنموده است که شرط بهروزی و نیک‌سامانی این است که عقلانیت حاکم بر روابط انسانی نه عقلانیت ابزاری، بلکه چنین عقلانیتی باشد.

اگر مدرنیت با عقلانیت توضیح داده شود، تفکیک این سه نوع عقلانیت راهی است برای آن که آن را تمامیتی دربسته نبینیم. اگر دین را نیز یک کل فاقد افتراق‌های درونی ندانیم و دست به سنخ‌شناسی جلوه‌های تاریخی آن بزنیم، آنگاه می‌توانیم بحث دین و مدرنیت را به اینجا بکشانیم که دریابیم کدام پندار و کردار دینی با کدام سویه‌ای از مدرنیت همخوان است یا همخوان نیست.

پیشتر مدعی شدیم که دینی که جانمایه‌اش اراده به قدرت باشد، می‌تواند مدرن شود، بدین صورت که عقل ابزاری مدرن را در خدمت گیرد و خود نیز خدمتگزار قدرت شده و به شکل ابزار سلطه درآید. اکنون این پرسش درافکندنی است که آیا دین می‌تواند نه به عقلانیت ابزاری، بلکه به عقلانیت تفاهم‌جو بگرود. در نظر، چنین چیزی ممکن است. تمام تاریخ دین، تاریخ اراده به قدرت در قالب یک الاهیات سیاسی نیست که مقوله‌های سیاسی دوست و دشمن را با مقوله‌های مومن و کافر یکی می‌کند. گرایشی منتقد قدرت وجود داشته، که درست به دلیل فاصله‌گیری‌اش با قدرت، جداسازی میان خلایق را نمی‌پذیرفته و در هر انسانی پدیده‌ای ستودنی و دوست‌داشتنی می‌دیده است. این گرایش را پارسایی می‌نامیم و برمی‌نهیم که ممکن است جلوه‌ای مدرن از آن بروز کند، که با عقلانیت تفاهمی مدرن همخوانی داشته باشد و نیز ممکن است به گونه‌ای به جهان بنگرد که تعبیری صمیمانه از عقلانیت فهمنده مدرن پیش نهد.

این پارسایی چون بخواهد در جهان مدرن خود را منتقد قدرت بنماید، ناچار است برای آنکه هم پارسا باشد هم مدرن، پیش از هر چیز جدایی دین و دولت را در تعبیر مدرن آن بپذیرد. هم‌هنگام باید دانست که این جدایی است که به پارسایی امکان بروز می‌دهد، زیرا تا زمانی که نظام غالب دین‌داری به مثابه سرمایه‌داری است، جایی برای پارسایی دینی نمی‌ماند.

خلاصه مقاله

۱- نه دین مقوله‌ای است با انسجام درونی و نه مدرنیت کلیتی است که همه سویه‌ها و سازه‌های آن در یگانگی کامل با یکدیگر باشند.
۲- حقانیت عصر جدید، حقانیت هر چیز مدرن نیست. تاریخ مدرنیت هنوز به پایان نرسیده است.
این تاریخ پر از پدیده‌های متناقض است.
۳- اکنون این پرسش درافکندنی است که آیا دین می‌تواند نه به عقلانیت ابزاری، بلکه به عقلانیت تفاهم‌جو بگرود.
در نظر، چنین چیزی ممکن است.

آینده دین در جهان مدرن

ادامه از صفحه ۱۸

در دومی افراد به نظام‌های باور به منزله ایدئولوژی نظر می‌کنند و می‌کوشند با تکیه بر ایدئولوژی‌های مختار خود شرایط زیست خود و دیگران را تعیین کنند. در چنان اوضاع و احوالی هر فرهنگ یا تمدن یا دینی بر طبل برتری و حقانیت و اصالت خود می‌کوبد و همه تلاش خود را برای منقاد ساختن «دیگران» که علی‌الاصول به واسطه آنکه به فرقه ناجیه تعلق ندارند، از شأن و حقوق پائین‌تری از «خودی‌ها» برخوردارند، به کار می‌گیرند. و اگر ملاحظات عملی و پراگماتیستی آنها را به این نتیجه برساند که نمی‌توانند حریفان را از صحنه خارج کنند، آنگاه بر مبنای نوعی توافق عملی (دو فاکتو) و با تکیه به اصل پراگماتیستی modus vivendi در حصاری که به‌دور خود می‌کشند با تعلیق مخاصمه و در بیم و نگرانی از رقبا، به زندگی در انزوای نسبی ادامه می‌دهند. تصویر این اوضاع و احوال را ساموئل هانتینگتون در کتاب برخورد تمدن‌ها (۱۹۹۶) به خوبی ترسیم کرده است.

اما همچنان که خود هانتینگتون اذعان کرده جهانی که در آن فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و ادیان حصار کشیده به دور خود تنها به اعتبار موازنه وحشت، به بقا ادامه می‌دهند، جهان پایداری نخواهد بود و دیر یا زود شعله‌های خصومتی که به واسطه آموزه‌های ایدئولوژی‌های رقیب دائما زبانه می‌کشد به نحو گسترده‌ای بالا می‌گیرد و همه را در کام خود فرو می‌برد.

به نظر نمی‌رسد که هیچ یک از دو سناریوی کالیفرنیزاسیون یا بالکانیزاسیون برای پیروان ادیان که قائل به ارزش‌های اخلاقی و ایمانی متعالی هستند، سناریوهای مطلوبی باشند. ضمن آنکه موقعیت «کالیفرنیزاسیون» چنانکه در جای دیگری به تفصیل توضیح داده‌ام، به سرعت به موقعیت «بالکانیزاسیون» بدل می‌شود و زمینه را برای اعمال خشونت در مقیاس گسترده فراهم می‌آورد. (پایا ۱۳۸۱)

یکی از مشخصه‌های جهان مدرن ازدیاد میزان وابستگی میان ساکنان سیاره و گره خوردن سرنوشت آنها با یکدیگر است. اگر در گذشته تمثیل کشتی واحدی که به همه سرنشینان آن تعلق دارد و هر نوع خطری که از ناحیه هر سرنشین به‌وجود آید همه را مورد تهدید قرار می‌دهد، در مورد اقوام و امت‌ها و گروه‌های جدا از هم صادق بود، اکنون در مورد کل جهان مدرن با برجستگی بیشتری صدق می‌کند. در چنین شرایطی، همه نظام‌های باور، ایدئولوژی‌ها و دکترین‌هایی که تفرقه میان افراد را ترویج کنند و بر مرزبندی‌های خصمانه تاکید ورزند، از سوی جمع که بقای خود را در خطر می‌بیند به منزله نوعی عامل تهدیدکننده امنیت و ثبات همگانی تلقی می‌شوند و در معرض طرد و به حاشیه رانده شدن یا حتی حذف به وسیله جمع قرار می‌گیرند.

به نظر می‌رسد ملاحظات عملی ناشی از حفظ بقا به همراه ازدیاد تراز معرفت مربوط به وابستگی اجزای زیست‌بوم گسترده‌ای که سیاره زمین را با همه اجزای جاندار و بی‌جان درون آن تشکیل می‌دهد، ابنای بشر را صرف‌نظر از تنوع‌های ایدئولوژیک، دینی، تاریخی و فرهنگی به سمت پذیرش نوعی نظم واحد جهانی سوق خواهد داد. نمونه‌های کوچکتر این برساخته فوق عظیم هم‌اکنون در تراز‌های کوچکتری نظیر اتحادیه اروپا در دست آزمایش است.

برساخته‌ای همچون اتحادیه اروپا که در آن قریب دو دوجین کشور با شمار زیادی از اقوام و گروه‌ها با زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع حضور دارند، به یک اعتبار و در تراز اندیشه‌ها و نظام‌های باور همچون بازار مکاره‌ای است که در آن هر کس کالای خود را به نیت جلب شمار بیشتری از مشتریان عرضه می‌کند. در این بازار گسترده، آموزه‌ها و باورهایی از شانس قبول و پذیرش بالاتر برخوردار خواهند بود که کالایی که عرضه می‌کنند دارای درجه شمول و دربرگیرندگی بالاتری باشد و در عین پاسخگویی به نیازهای معنوی و ارزشی انسان‌ها به گونه‌ای برتر از نظام‌های رقیب، با مقتضیات یک جهان کثرت‌گرا به خوبی هماهنگ باشد.

یکی از مهمترین جنبه‌هایی که در جهان مدرن مورد توجه قرار گرفته و به عنوان یکی از وجوه امتیاز آن از جهان کهن معرفی شده جنبه‌ای است که از آن با عنوان «جامعه هم‌آغوش خطر risk society» یاد می‌شود. (بک ۱۹۹۲؛ پایا ۱۳۸۵ب) هم‌آغوش بودن جهان مدرن با خطر جلوه‌ها و صورت‌های گوناگونی دارد اما برای مقصودی که در این رساله دنبال می‌شود صرفاً به جنبه‌ای که با نقش دولت جدید و جایگاه دین در جامعه ارتباط دارد پرداخته می‌شود. مدرنیته متکی به خرد نقاد به دولت به منزله برساخته‌ای نظر می‌کند که با راهنمایی عقل جمعی با شیوه‌های متکی به سعی و خطا می‌کوشد فضا را برای فعالیت سازنده افراد هر چه بیشتر مهیا سازد. برخی متفکرین مدرن متقدم نظیر تامس هابز در قرن هفدهم توضیح داده بودند که دولت مدرن به منزله یک لویاتان (اژدها) که همه قدرت متمرکز را در اختیار دارد بر مبنای یک قرارداد نانوشته با شهروندان امنیت تعاملات اجتماعی را تضمین می‌کند. از آن زمان تاکنون مفهوم جامعه مدنی که خود یکی دیگر از برساخته‌های جهان جدید است، به منزله ابزاری که با ایجاد حریم ایمنی فراخ‌تر، از امنیت عمل فرد در برابر زیاده‌روی‌های قدرت (خواه سیاسی و خواه اقتصادی) جلوگیری می‌کند، به عنوان یکی دیگر از ملزومات جوامع جدید ازاهمیت برخوردار شده است.

در مدرنیته عقل‌گرا بر این نکته تاکید می‌شود که شهروندان می‌باید مستمراً در قالب نهادهای مدنی از دولت طلب کنند تا مشروعیت خود را با تکیه به شیوه‌های عقلانی احراز کند و دائماً می‌باید با هشیاری در پی یافتن و مطرح ساختن مواردی باشند که در آنها دولت از این مسئولیت خود عدول کرده و با انگشت گذاردن بر این موارد دولت را وادار به تصحیح رویه‌های خود کند.

دولت نیز به نوبه خود موظف است مستمراً در جهت برطرف ساختن نقص‌های کارکردی ماشین عظیم حکومت‌گری گام بردارد. در چنین فضایی از تعامل میان دولت و نهادهای مدنی و دیگر حاملان قدرت، شهروندان، که هابز مدعی شده بود گرگ یکدیگر هستند، به عوض آنکه برای از بین بردن و نابودی یکدیگر فعالیت کنند می‌کوشند خواسته‌ها و امیال و نیازهای مختلف را به زمینه‌هایی برای همکاری و رقابت بدل کنند. به همین اعتبار است که در مدرنیته خردگرا بر اهمیت دموکراسی به عنوان مناسب‌ترین شکل حکومت، تا این زمان تاکید می‌شود. در این نظام چنانکه اشاره شد، شهروندان وظیفه‌ای اساسی در نقادی مستمر سیستم و تصحیح رویه‌های آن دارند. (پوپر ۲۰۰۰)

در برابر این تلقی از دولت مدرن که در مدل‌های مدرنیته خردگرا بر آن تاکید می‌شود، تلقی‌های دیگری نیز وجود دارد که نویسندگانی که از مدرنیته‌های غیرعقل‌گرا دفاع می‌کنند، به ترویج آن همت گمارده‌اند. به عنوان نمونه در نظر کارل اشمیت دولت می‌باید با اعمال سیاست پنجه آهنین، «مشروعیت» خود را تثبیت کند و اقدام به تمییز «دوستان» از «دشمنان» نماید و با طرد دشمنان، فضا را به صورت انحصاری در اختیار «دوستان» بگذارد. دموکراسی از نظر اشمیت مدلی منحط است که امکان اداره بهینه جامعه را از رهبران سلب می‌کند. رویکردهای غیرعقل‌گرا در بسیاری از موارد با آموزه‌های ایدئولوژیک / دینی نیز همراه می‌شوند. در این حال رهبران سیاسی با ادعای اینکه با سرچشمه‌های ماورای طبیعی در ارتباطند و از الهامات و هدایت‌های دینی برخوردارند، دعوی مشروعیت بالاتری می‌کنند. نمونه جورج بوش در آمریکا که در دور نخست انتخابات ریاست جمهوری در زادگاه خود تگزاس رسماً اعلام کرده بود که حضرت مسیح(ع) را به خواب دیده و آن حضرت به او توصیه کرده که در انتخابات شرکت کند و یا نمونه رایش سوم که در پی احیای امپراتوری دینی شارلمانی بود، از نمونه‌های برجسته تاریخ معاصر است.

اما واقعیت این است که رویکردهای اشمیتی یا از نوع نومحافظه‌کاران آمریکایی یا نازی‌های آلمانی، به‌رغم همه خوش‌نمونی‌های ظاهری و احتمالی، تنها درجه هم‌آغوشی با خطر زیست‌بوم‌های ملی و منطقه‌ای و جهانی را افزایش می‌دهند. مدرنیته‌های رویگردان از خرد نقاد، از هر سنخ که باشند، در بن و بنیاد آموزه واحدی را ترویج می‌کنند و آن برتر نشاندن یک نظام باور یا یک سیستم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، از نظام‌ها و سیستم‌های رقیب و مطرح کردن این ادعا است که کلید حل همه مسائل و مشکلات تنها در اختیار این نظام یا سیستم برتر است. به ادعای مدافعان این رویکردها، برتری نظام و سیستم مورد آنان اظهرمن‌الشمس است و همه «خودی‌ها» بدون هیچ دشواری بر آن صحه می‌گذارند. «غیرخودی‌ها» را نیز می‌باید «ملزم» به پذیرش حقیقت این رویکردهای مختار کرد.

عقل نقاد نشان داده که در جهان تعاملات اجتماعی هم مسائل و هم راه‌حل‌ها تا حد زیادی از نحوه تعامل افراد پدیدار می‌شوند. در این شرایط گشودگی به غیر و درس‌آموزی از دیگران و بهره‌گیری از تجربیات آنان در عین ارائه بصیرت‌ها و تجربیات خود، بهترین زمینه ممکن برای دستیابی به راه‌حل‌های مناسب را در درون زیست‌بوم‌ها به‌وجود می‌آورد. تنوع و تکثری که در جهان مدرن وجود دارد بر خلاف آنچه که مارکس مدعی بود موجب از خودبیگانگی آدمیان نمی‌شود بلکه می‌تواند زمینه را برای توسع و گسترش فضای معرفتی افراد و دستیابی آنان به توانایی‌ها و ظرفیت‌های فراختر و کارآمدتر آماده سازد. اصرار بر حذف غیر و روی گرداندن از سنت‌ها و تجربیات دیگران، صرفاً به فقیرتر شدن زیست‌بوم منجر می‌شود. تجربه جهان اسلام از این حیث بسیار درخور توجه است. در قرون طلایی اسلام که از قضا ایرانیان در ایجاد و تداوم آن سهم بسیار موثری داشتند، گشودگی متفکران مسلمان به فرهنگ‌های غیر و به‌خصوص بده بستان بسیار پرثمر با فرهنگ یونانی موجب شد تا جهش‌های معرفتی چشمگیری در زیست‌بوم گسترده‌ای که تمدن اسلامی را در خود جای داده بود رخ دهد. مرحوم مطهری در نقد روحیه اخباری‌گری از جمله به این نکته اشاره می‌کند که نگاه تنگ‌نگرانه و پوزیتیویستی اخباریون که ظرافت‌های عقلی را برنمی‌تافتند فقه پربار شیعی را در معرض خطر جدی تهی شدن از ظرفیت‌ها و مایه‌های درونی آن قرار داد. رویکرد اخباریون را باید با رویکرد مرحوم علامه طباطبایی مقایسه کرد که باز هم به نقل مرحوم مطهری برای راقم این سطور، به ایشان در مقام شاگرد برجسته خود توصیه کرده بود اوپانیشادها را مطالعه کند زیرا مایه‌های عرفانی غنی این کتاب می‌تواند بصیرت‌های تازه‌ای برای فهم بهتر عرفان اسلامی در اختیار وی قرار دهد.

در ایران اسلامی یک جریان فکری که از آن با عنوان روشنفکری دینی یاد می‌شود طی دهه‌های متمادی کوشیده تا ظرفیت‌های رشد و تکامل در زیست‌بوم ایران اسلامی را تا حد ممکن افزایش دهد. نکته مهم در مورد این جریان فکری آن است که به‌خصوص در سال‌های اخیر با عنایت هر چه بیشتر به قابلیت‌های خرد نقاد، تلاش کرده تا با نقد اشتباهات گذشته و درس‌گیری از تجربیات خود و دیگران، راه‌های مناسب‌تری را برای پیشبرد پروژه خود شناسایی کند. روشنفکری دینی زمانی از رویکرد دین ایدئولوژیک دفاع می‌کرد و زمانی نیز برخی از حاملان آن به رویکردهای پست‌مدرن گرایش نشان دادند، شاید هم‌اکنون نمایندگان این هر دو روند، هنوز در میان کسانی که به نام روشنفکران دینی نامیده می‌شوند، به چشم بخورند و حضور داشته باشند. اما شماری از این روشنفکران با تاکید بر اهمیت بهره‌گیری از خرد نقاد کوشیده‌اند پروژه روشنفکری دینی را در مسیر تازه‌ای به پیش برانند. مدعای این رویکرد تازه آن است که در سنت اسلامی ذخیره‌های نظری و اخلاقی و معنوی فراوانی وجود دارد که پالایش و باز تفسیر مناسب آنها به مدد عقل نقاد و نیز با استفاده از تجربه‌های سنت‌های دیگر، آنها را با سنت‌های عقلانی درون مدرنیته هماهنگ ساخت و با تلفیق و ترکیب این سنت‌ها سرمایه درخور توجهی برای تعامل در جهان مدرن و عرضه آموزه‌های کارآمد به نه تنها ساکنان زیست‌بومی که سپهر فرهنگ ایرانی اسلامی به شمار می‌آید که به اعضای همه زیست‌بوم‌ها و نظام‌های باور، فراهم آورد. روشنفکران دینی با تاکید بر نقش گفت‌وگو به عنوان ابزاری اساسی و مهم در بالا بردن ظرفیت‌های معنایی و مفهومی موجود در زیست‌بوم‌ها، تاکید می‌ورزند که بخش مهمی از پروژه روشنفکری دینی ناظر است به اتخاذ رویکردهای اخلاقی مبتنی برآموزه‌ها و اصول عام اخلاقی، برای موضع‌گیری در برابر هر آنچه که زیست‌بوم‌های کوچک و بزرگ را در سطح سیاره در معرض خطر قرار می‌دهد و مقابله آگاهانه با آن. به این اعتبار ترویج این دیدگاه در تراز ملی و بین‌المللی برای ایجاد جایگاه شایسته‌ای برای دین در جهان آینده و نیز کاهش خطراتی که جهان جدید با آن در عرصه سیاست هم‌آغوش است از اهمیت فراوان برخوردار است. اما در مجال اندک مقاله حاضر نمی‌توان چنانکه شایسته است در خصوص این رویکرد و سهم آن در ترویج بهینه ارزش‌های معنوی و دینی سخن گفت و می‌باید این امر را به فرصت دیگری واگذارد. (پایا ۱۳۸۵د)

به پرسش‌های آغازین مقال بازگردیم. آیا دین با مدرنیته سازگار است؟ در ادیان ابراهیمی و به‌خصوص در اسلام عناصر متنوعی وجود دارند که می‌توانند زمینه را برای برساختن و بسط قرائت‌هایی که با یکی از انواع مدرنیته و نیز رویکردهای پست‌مدرن سازگار باشند، مهیا سازند. بنابراین می‌توان با گزینش‌های مناسب و تاکید بر برخی جنبه‌ها و کم‌رنگ کردن نقش برخی جنبه‌های دیگر، هیات‌ها و آرایه‌های مناسبی از باورهای دینی را فراهم آورد که با یکی از قرائت‌های متنوع مدرنیته و پست‌مدرنیته هماهنگی بیشتری پیدا کنند.

اینکه در دوران مدرن بر سر دین چه می‌آید بستگی زیادی به گزینش‌هایی خواهد داشت که حاملان و نمایندگان دین (دین‌باوران) به انتخاب آنها دست می‌زنند. طالبان با تاکید بر عناصر خاصی از باورهای دینی نفرت و خشم عمومی را متوجه مسلمانان کرده‌اند.

در آمریکا مسیحیان راست‌گرا با مهارت خاصی توانسته‌اند سبک ادبی (ژانر) تازه‌ای از رمان را ترویج کنند که مضمون محوری آن آموزه‌های تبشیری است. (کندی ۲۰۰۵) اما رویکرد انحصارگرایانه و تنگ‌نظرانه مسیحیت تبشیری در عرصه سیاست، که نمونه برجسته آن در سمت‌گیری‌های دولت جورج بوش و نتایج فاجعه‌بار آن به چشم می‌خورد، در عین حال موجب شده تا از دامنه اقبالی که در چند سال اخیر متوجه این کلیسا شده بود تا اندازه‌ای کاسته شود. (پارکر و سنتینل ۲۰۰۶) دین‌باوران رهیافت‌های متنوعی در قبال مجموعه باورهای نظام‌های باور خویش دارند. برخی بر این اعتقادند که حافظ دین خدا است و وظیفه آنان این نیست که برای بهبود اوضاع اجتماع و یا ترویج آموزه‌های دینی تلاش کنند. آنچه وظیفه آنان است حداکثر آن است که خود رستگار از دنیا به سرای باقی رخت بربندند. (اسکروتون ۲۰۰۵) گروهی نیز معتقدند کفر و پلیدی و پلشتی و زشتی عالم را فرا گرفته و وظیفه آنان است که با نابودسازی نظم موجود، زمینه را برای برساختن عالمی که همچون تصویر در آینه افتاده بهشت در روی زمین است، فراهم سازند. جمع سومی بر این باورند که در دینامیک پیچیده تحولاتی که در جهان تعاملات انسانی رخ می‌دهد، با در نظر گرفتن این نکته که هیچ دیار البشری به گوی بلورینی که رازهای آینده را پیش رویش آشکار سازد دسترسی ندارد و همه انسان‌ها ناگزیرند به مدد سعی و خطا و بهره‌گیری از تجربه‌های معرفتی جمعی، به شیوه‌ای تدریجی، شرایطی را برسازند که در آن امکان رشد و تحقق بهینه ظرفیت‌ها و استعدادهای مثبت فراهم شود، می‌توان از ارزش‌ها و آموزه‌های دینی به گونه‌ای هوشمندانه برای بالا بردن بازده این فرآیند کمک گرفت.

پاسخ به این پرسش محتوم را که کدام یک از این جهت‌گیری‌ها رجحان دارد می‌باید در این بیت رندانه خواجه شیراز یافت که: من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش/ که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی

*** مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و مرکز مطالعات برای دموکراسی، دانشگاه وست‌مینستر**

پی‌نوشت‌ها:

۱- نگارنده لازم می‌داند از هم‌فکری‌های آقای حسین پایا مدیر محترم انتشارات طرح نو، که تحریر اولیه‌ای از این مقاله را موشکافانه و نقادانه مطالعه کرد و نکات مفیدی برای تکمیل آن پیشنهاد نمود صمیمانه تشکر کند.

۲- در مقالات دیگری به تفصیل این نکته را توضیح داده‌ام که دموکراسی، به منزله نظامی برای اداره جوامع، یک تکنولوژی یا یک ماشین است و همچون هر ماشین دیگری واجد شماری از کارکردها به علاوه ارزش‌هایی است که کاربران بر آن تحمیل می‌کنند. در این زمینه بنگرید به (پایا ۱۳۸۴)

۳- برای نقد دیدگاه‌هایی که منکر کارایی قوانین عام علمی هستند بنگرید به (پایا ۱۳۷۸) و در مورد نظام‌های اخلاقی که وجود اصول عام و کلی اخلاقی را انکار می‌کنند، نگاه کنید به (پایا ۱۳۸۵ج).

منابع و مآخذ:

فردید، احمد، «غرب‌زدگی جهانی و تزلزل مبانی ۲۵۰۰ساله آن در کل جهان «پست‌مدرن» کنونی»، سخنرانی ارائه شده در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در ۲۷ اردیبهشت ۶۸. آقای فردید در اعتراض به گزارش مختصر و ناقص روزنامه کیهان از این سخنرانی، در تاریخ ۶۸/۲/۳۱ متن مکتوبی از خلاصه صحبت خود را برای روزنامه کیهان ارسال می‌کند. این متن، که نقل قول منقول در مقاله از آن اخذ شده، در تاریخ ۱۱/ ۶۸/۳ در روزنامه کیهان به چاپ رسیده است.

پایا، علی، «آیا قوانین بنیادین علم واقع‌نما هستند؟»، نشریه دانشکده اد